



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



نویسنده: پروفسور دكتور اورهان یازجی

استاد پوهنتون اینونو، پوهنهی علوم و ادبیات، دبیراتمنت تاریخ، مالاتیای، ترکیه

مترجم: سیلانی

۲۰۲۶/۰۶/۲۴

## نخستین روابط دولت عثمانی و افغانها

### در ایران پس از فروپاشی صفویان

#### بخش اول

#### خلاصه

هدف تحقیق این است که نشان دهد روابط نخستین دولت عثمانی و افغانها، که گفته می‌شود با نامه احمدشاه درانی به سلطان مصطفی سوم، پادشاه عثمانی، آغاز شده است، در حقیقت پیش از آن و در تاریخی قبل از دولت درانی، در قلمرو جغرافیایی ایران آغاز گردیده بود. رویدادهایی که با شورش قبایل افغان ساکن در کندهار زیر حاکمیت صفویان در آغاز قرن هجدهم میلادی شروع شد، سبب گردید تا تاریخ منطقه به‌گونه‌ای بنیادین دگرگون شود.

گرگین‌خان والی قندهار، در برابر قبایل منطقه شیوه‌ای سخت‌گیرانه و خشن در پیش گرفت؛ در واکنش به این وضعیت، میرویس‌خان، رهبر قبیله غلجایی، دست به شورش زد. روابط نخستین دولت عثمانی و افغانها با بازداشت میرویس‌خان و فرستادن او به اصفهان آغاز شد. میرویس‌خان پس از آن‌که با اجازه خاص شاه حسین به حج رفت و از علمای حجاز فتوا گرفت، به قندهار بازگشت و در سال ۱۷۰۹ میلادی نخستین امارت مستقل افغانها را بنیاد گذاشت. در تأسیس این امارت، فتوایی که علمای عثمانی در تأیید شورش باشندگان سنی‌مذهب علیه ایران شیعی صادر کرده بودند، نقش بسیار مهمی داشت.

با تصرف اصفهان از سوی میر محمود در سال ۱۷۲۲ میلادی، افغانها به همسایگان شرقی عثمانیان مبدل شدند. با به تخت‌نشستن میر اشرف در اصفهان در سال ۱۷۲۵ میلادی، روابط دولت عثمانی با افغانها به رویارویی و درگیری کشیده شد و دولت عثمانی در نبرد آنجیدان شکست سنگینی را متحمل گردید. اما با پایان یافتن حاکمیت افغانها در اصفهان به‌دست نادرخان افشار، روابط دولت عثمانی و افغانها از آن به بعد از مسیر کندهار ادامه یافت. در این مقاله، نخستین روابط عثمانیان با افغانها، از رهگذر بررسی نقش میر محمود و میر اشرف که در قندهار امارتی مستقل بنیاد نهادند و سپس با تصرف اصفهان در آنجا حاکمیت برقرار کردند - با بهره‌گیری از آرشیف‌ها، وقایع‌نامه‌ها و سفرنامه‌های همان دوره مورد بحث و بررسی قرار گرفته است.

#### مقدمه

نامه مورخ ۲۴ نومبر ۱۷۶۲ میلادی، برابر با ۷ جمادی‌الاول ۱۱۷۶ هجری قمری، که احمدشاه درانی، بنیان‌گذار شاهی مستقل افغانها در کندهار در سال ۱۷۴۷ میلادی، به مصطفی سوم، فرمانروای عثمانی، نوشته بود، در کنار پاسخی که سلطان مصطفی سوم در اوایل سال ۱۷۶۳ میلادی، برابر با اواسط جمادی‌الآخر ۱۱۷۶ هجری قمری، به آن نامه فرستاد، به عنوان آغاز روابط دولت عثمانی و افغانها شمرده می‌شود. این نامه در دفتر نامه همایون، شماره VIII/4، صفحات ۴۶۰ تا ۴۸۱، و پاسخ آن در همان دفتر، صفحات ۴۸۴ تا ۴۸۷، در آرشیف عثمانی ثبت شده است (Saray, 1984, p. 7).

اما نخستین روابط میان عثمانیان و افغانها، پیش از این تاریخ و در زمانی قبل نامه احمدشاه درانی، در قلمرو جغرافیایی ایران آغاز شده بود. روابط سیاسی و تجارتي دولت عثمانی با صفویان، از آغاز قرن شانزدهم میلادی به این سو از دیدگاه تاریخ ترک اهمیت فراوان دارد.

اولویت‌های دولت عثمانی در زمینه تأمین امنیت راه‌های تجارتي‌ای که از مسیر تبریز، ارزروم و بصره -بغداد می‌گذشت، رقابتی دوامدار با صفویان را نیز به همراه داشت. سرحداتی که دولت عثمانی در روزگار سلطان سلیم اول و سلطان سلیمان قانونی در شرق به آن دست یافته بود، همواره از سوی صفویان موضوع مناقشه و بحث قرار

می‌گرفت؛ اما در زمان سلطان مراد چهارم، با امضای معاهده قصر شیرین در سال ۱۶۳۹ میلادی میان دو دولت، دوره‌ای نسبتاً صلح‌آمیز آغاز گردید. درست در آغاز قرن هجدهم میلادی، برخی تحولاتی که در دولت صفوی رخ داد، سبب شد که توجه دولت عثمانی بار دیگر به سوی سرحدات ایران معطوف گردد.

صفویان که در غرب با عثمانیان در رقابتی بزرگ قرار داشتند، در شرق با بابریان، که یکی دیگر از دولت‌های بزرگ ترک به شمار می‌رفت، روابط سیاسی و تجارتي برقرار کرده بودند. با این حال، میان هر دو دولت بر سر کندهار که در نقطه گرهی راه‌های تجارتي قرار داشت - رقابتی پایان‌ناپذیر جریان داشت. بابرشاه در سال ۱۵۲۲ میلادی کندهار را که در دست ارغون‌شاهان بود، تصرف کرد و پسرش همایون را هم‌زمان با کابل، به حیث والی کندهار نیز تعیین نمود.

در این دوره، در قندهار و پیرامون آن قبایل بسیار نیرومندی سکونت داشتند. به‌ویژه غلجایی‌ها که در مسیر کابل، غزنی، قندهار زندگی بیلاقی و قشلاقی داشتند و ریشه‌های آنان به خلج‌ها می‌رسید، به سبب داشتن رمه‌های بزرگ گوسفند و عوایدی که از کاروان‌های تجارتي به‌دست می‌آوردند، به‌عنوان بزرگترین قبیله منطقه برجسته شده بودند (Babur, 1987, s. 230 vd; Yazıcı, 2006, s. 31-50).

غلجایی‌ها که از سوی بابریان مأموریت یافته بودند تا با محوریت قندهار، راه غزنی، کابل را کنترل کنند و نظم منطقه را تأمین نمایند، در پرتو همین حمایت و نیز درآمدهایی که از تجارت به‌دست می‌آوردند، در مدت کوتاهی به یک نیروی سیاسی مهم تبدیل شدند.

قبیله نیرومند دیگری که در قندهار و پیرامون آن زندگی بیلاقی، قشلاقی داشت، ابدالی‌ها بودند. قومی که ریشه‌های آنان به هپتالیان/آخون‌ها می‌رسید (Barlas, 1986, s. 362 vd). اما ابدالی‌ها در برابر غلجایی‌هایی که با پشتیبانی بابریان روزبه‌روز نیرومندتر می‌شدند، نتوانستند جایگاه خود را حفظ کنند؛ از این‌رو، در اواخر سده شانزدهم میلادی از قندهار بیرون شدند و به هرات، که در قلمرو حاکمیت صفویان قرار داشت، کوچیدند (Fraser-Tytler, 1950, s. 61).

ابدالی‌هایی که در هرات جاگزین شدند، با پرداخت مالیه و فرستادن نیروی نظامی به اصفهان، امکان یافتند که در آن‌جا در صلح و آرامش زندگی کنند (Foran, 1992, s. 294).

با گذشت زمان، ابدالی‌ها به یکی از مهم‌ترین نیروهای این ولایت سرحدی تبدیل شدند. شاه عباس اول، فرمانروای صفوی که از خدمت ابدالی‌ها بسیار خرسند بود، در سال ۱۵۹۸م به اسدالله خان، یکی از رهبران مهم این قبیله، لقب «میر افغان» داد و او را به‌عنوان رهبر همه افغان‌ها به رسمیت شناخت (Lockhart, 1958, s. 95). شاه عباس اول اهمیت استراتژیک و تجارتي قندهار را به‌خوبی درک کرده بود. از دید او قندهار که در مسیر راه‌های اصلی تجارت میان هند و ایران قرار داشت، همراه با هرات بخشی از خراسان به‌شمار می‌رفت؛ از همین‌رو، برای تأمین امنیت خراسان، لازم بود که قندهار حتماً زیر حاکمیت صفویان قرار داشته باشد.

از همین‌رو، شاه عباس اول در زمانی که جهانگیر فرمانروای بابری، به سرکوب شورش‌های دکن مصروف بود، به سوی قندهار لشکر کشید و در ۲۱ جون ۱۶۲۲م شهر را تصرف کرد (Aydoğmuşoğlu, 2013, s. 136). در این لشکرکشی، بزرگترین کمک را ابدالی‌ها به رهبری اسدالله خان به سپاه صفوی رساندند. شاه عباس اول در برابر این خدمت، به اسدالله خان لقب «سلطان» داد و او را به حیث حاکم قندهار تعیین کرد. بدین‌گونه، ابدالی‌ها که در قندهار نسبت به غلجایی‌ها در جایگاه برتر قرار گرفتند، به نمایندگی از صفویان به حاکمان منطقه تبدیل شدند و نزدیک به یک قرن، قندهار و پیرامون آن را از سوی آنان اداره کردند [1].

روابط نیک ابدالی‌ها با اصفهان در زمان شاه حسین صفوی (۱۶۹۴-۱۷۲۲م) رو به تیرگی گذاشت. این دوره، هم‌زمان با مرحله‌ای بود که صفویان از نگاه اقتصادی نیز دچار ضعف شده بودند. ناتوانی شاه حسین در اداره امور، نابسامانی روزافزون نظام مالی، فرارگرفتن امور سپاه در دست والیان و فرماندهان خودسر، و نیز تأثیرگذاری والده‌سلطان و خواجه‌سرایان حرم بر حکومت، سبب تضعیف دولت صفوی و کاهش نفوذ آن بر قلمروهای بسیار گسترده‌اش شده بود.

شاه حسین که می‌خواست انضباط مالی و نظم سپاه را دوباره برقرار سازد، بار مالیاتی ولایت‌ها را افزایش داد. در پی این تصمیم، مطالبه مالیات‌های گزاف از قبایل ساکن در قندهار و پیرامون آن از سوی تحصیل‌داران، و آزار و اذیت مردمی که در برابر مالیات اعتراض می‌کردند، به یکی از مهم‌ترین رویدادهایی تبدیل شد که نفوذ صفویان را بر قندهار تضعیف کرد (Sykes, 1940, s. 235).

در برابر شیوه‌های ناعادلانه‌ای که صفویان هنگام جمع‌آوری مالیات از قندهار و پیرامون آن در پیش گرفته بودند، نخست ابدالی‌ها به رهبری دولت‌خان دست به شورش زدند. نیروهای صفوی این شورش را با خشونت بسیار سرکوب کردند و دولت‌خان را وادار ساختند تا به ملتان، جایی که قبایل افغان به‌گونه گسترده در آن سکونت داشتند، پناه ببرند. دولت‌خان در آن‌جا نیروهای تازه‌ای گرد آورد و نیروهای صفوی‌ای را که برای سرکوب او فرستاده شده بودند، در دو جنگ شکست داد و بدین‌سان در میان همه افغان‌ها شهرت یافت. این پیروزی‌های او اندیشه شکست‌ناپذیری سپاه صفوی را از میان برداشت.

پاورقی: قندهار که زیر حاکمیت ارغون شاهان قرار داشت، در سال ۱۵۲۲م توسط بابر تصرف شد و به شهر سرحدی غربی امپراتوری بابری تبدیل گردید. اما صفویان، چون قندهار را بخشی از خراسان می‌دانستند، پیوسته این منطقه را زیر فشار قرار دادند و این شهر در سده شانزدهم میلادی چندین بار میان دو دولت دست‌به‌دست شد. قندهار که در سال ۱۶۲۲م توسط شاه عباس اول تصرف شده بود، در سال ۱۶۳۷م از سوی شاه جهان دوباره زیر حاکمیت بابریان درآمد؛ اما شاه عباس دوم در سال ۱۶۴۸م آن را تصرف کرد و به حاکمیت بابریان در این منطقه پایان داد (Aydoğmuşoğlu, 2015, s. 100; Inayat Khan, 1877, s. 89 vd.; Dames, 1997, s. 153). ادامه مقاله. با رسیدن خبر پیروزی دولت‌خان، دیگر قبایل افغان که در قندهار و پیرامون آن زندگی می‌کردند نیز یکی پس از دیگری دست به شورش زدند. شاه حسین که از این وضعیت بیمناک شده بود، والی قندهار را فراخواند و به‌جای او گرگین‌خان، شهزاده گرجی و از فرماندهان نامدار صفویان، را به حیث والی قندهار تعیین کرد. گرگین‌خان در اوایل ماه می سال ۱۷۰۴م، با چهار هزار سرباز گرجی و بیست هزار سپاهی قزلباش، از کرمان به سوی قندهار حرکت کرد. او به محض رسیدن به منطقه، نخست شورش ابدالی‌ها را که در حومه‌های بیرونی قندهار ادامه داشت، با خشونت بسیار سرکوب کرد. سپس دولت‌خان و پسرش نظرخان را که توانسته بود در نزدیکی قلعه شهر صفا در محاصره قرار دهد، به قتل رساند. گرگین‌خان دو پسر دیگر دولت‌خان، یعنی رستم و محمدزمان‌خان را همراه با بخش بزرگی از قبیله به کرمان تبعید کرد (Maraşi, 1342, s. 21).

### ۱. میرویس‌خان و علمای عثمانی

بیرون‌ساخته‌شدن ابدالی‌ها از قندهار، غلجایی‌ها را که در آن دوره با جمعیتی نزدیک به پنجاه هزار خانوار در قندهار و پیرامون آن از قدرت چشم‌گیری برخوردار بودند، بار دیگر به یکی از نیروهای مهم منطقه تبدیل کرد (Foran, 1992, s. 294). در این دوره، غلجایی‌ها رهبری بانفوذ و کاریزماتیک چون میرویس‌خان هوتکی داشتند؛ شخصیتی که پیوند خویشاوندی یعنی ازدواج با نواسه شاه‌جهان، سلطان دهلی، از پشتیبانی کامل بابریان برخوردار بود. میرویس‌خان در عین حال، در قندهار وظیفه کلانتری را نیز بر عهده داشت و رهبری محبوب و مورد احترام به‌شمار می‌رفت (Anonim, 1724, s. 3 vd).

گرگین‌خان پس از آن‌که خطر ابدالی‌ها را از میان برداشت، نمی‌خواست اجازه دهد هیچ قبیله‌ای در قندهار نیرومند شود. از همین‌رو، فشار خود را بر غلجایی‌ها افزایش داد و رهبر آنان، میرویس‌خان، را مأمور سرکوب هزاره‌هایی ساخت که دست به شورش زده بودند. میرویس‌خان در مدت کوتاهی این شورش را سرکوب کرد و به قندهار بازگشت؛ اما هنگامی که دید سربازان گرجی مستقر در قندهار دست به بی‌نظمی زده و بر مردم زورگویی می‌کنند، شورش کرد (Maraşi, 1342, s. 4). گرگین‌خان پس از آن‌که شورش غلجایی‌ها را با دشواری فراوان سرکوب کرد، میرویس‌خان را بازداشت نمود و به اصفهان فرستاد. افزون بر این، در نامه‌ای که به دربار اصفهان نوشت، هشدار داد که میرویس‌خان رهبری بسیار خطرناک است، باید همواره زیر نظارت قرار داشته باشد و اگر اجازه داده شود آزادانه رفت‌وآمد کند، می‌تواند زیان بزرگی به آنان وارد سازد (Tiflisi, 1137, s. 8a).

بازداشت میرویس‌خان و فرستاده‌شدن او به اصفهان، یکی از مهم‌ترین رویدادهایی بود که مسیر تاریخ منطقه را دگرگون ساخت. میرویس‌خان که مدت کوتاهی در اصفهان در بازداشت به‌سر برد، با توزیع شال‌های کشمیری، پارچه‌های هندی و پول نقدی که از قندهار با خود آورده بود، به‌عنوان رشوت به افراد بانفوذ دربار و اطرافیان آن، در مدت کوتاهی آزاد شد و به شخصیتی تبدیل گردید که سخنش در مجالس شنیده می‌شد و مورد توجه قرار می‌گرفت (Maraşi, 1342, s. 4).

در همین هنگام، میرویس‌خان وضعیت آشفته‌ای را که دربار اصفهان در آن گرفتار شده بود، از نزدیک مشاهده کرد و دید که بسیاری از رجال دولت، به‌ویژه فتح‌علی‌خان، وزیر اعظم، نسبت به گرگین‌خان، والی قندهار، دشمنی و کینه دارند. میرویس‌خان که دریافت ماندن در اصفهان سودی برای او نخواهد داشت، از طریق محمودآغا، خواجه‌سرای حرم و از چهره‌های بانفوذ دربار، به شاه حسین پیام رساند که می‌خواهد برای ادای فریضه‌های دینی خود به حج برود.

میرویس‌خان پس از آن‌که اجازه مورد نظر خود را از شاه گرفت، از راه شیراز به سوی خلیج فارس رفت و از آنجا به قطیف گذشت و سفر حج خود را آغاز کرد. او به محض رسیدن به مکه، با علمای عثمانی تماس برقرار نمود (Clodius, 1840, s. 38; Tiflisi, 1137, s. 9a). میرویس‌خان در حجاز، که زیر حاکمیت دولت عثمانی قرار داشت، از علمای مکه و مدینه پرسید: «ما مردمی مسلمان و سنی‌مذهب هستیم که در منتهی‌الیه شرقی سرزمین ایران، در پیوستگی با سرزمین‌های هند، به چندین عشیره و قبیله تقسیم شده‌ایم. از مدتی بدین‌سو، شاهان عجم رافضی یا شعیبه بر ما غلبه یافته‌اند و ما زیر دست قهر و سلطه آنان، به محکومان ناتوان و درمانده بدل شده‌ایم.» پاروقی دوم: «خواجه‌سرا» یا «خواجه‌سرای» به معنای خواجه حرم یا رئیس خواجه سرایان حرم و اینکه مسئول حرم است (Şükun, 1996, s. 814). «خواجه‌سرای» عنوانی بود که در دربار صفوی و دربار افغان به شخص مسؤل امور حرم داده می‌شد (Gubar, 1387, s. 78).

ادامه مقاله. «اکنون قوم عجم که ما هنوز زیر فرمان و رعیت آنان قرار داریم، افزون بر ستم‌ها و تعدی‌های بی‌حد و بی‌شماری که مرتکب می‌شوند، آشکارا در برابر چهره و دیدگان ما، به برخی از چهار یار برگزیده پیامبر دشنام و ناسزا می‌گویند. افزون بر این، اکنون برای آن‌که بر ما حاکم و والی باشد، یک گرجی جاهل، نادان، کافر و بی‌ایمان، یعنی گرگین‌خان را همراه با سپاهیان گرجی، به نام محافظت بر ما گماشته‌اند. او برخلاف شریعت روشن اسلام، به ارتکاب کارهای بسیار دست زده و با زور و اکراه، بر آبرو و ناموس ما و بر خانواده و عیال ما تعدی و دست‌درازی می‌کند. فرزندان ما را گاه از راه غصب و گاه از راه دزدی می‌گیرد، به گرجستان می‌فرستد و می‌فروشد؛ و زنان ما را رافضیان و گرجیان کافر به زور و قهر به نکاح خود درمی‌آورند.

آیا برای ما ناتوانان، از روی غیرت دینی، کشیدن شمشیر بر ضد آنان از نگاه شرع جایز است؟ و اگر پیشبرد این کار به جنگ و کشتار بینجامد، آیا کشته‌شدگان آنان به دست ما غازی و کشته‌شدگان ما شهید شمرده می‌شوند؟ و اگر به یاری خداوند متعال باد پیروزی به سوی ما بوزد، آیا اموال رافضیان برای ما حلال و غنیمت پنداشته می‌شود؟ و آیا از نگاه شرع اجازه داریم آنان را اسیر و برده سازیم، یا سرزمین خود را که در همسایگی و پیوستگی ما قرار دارد، به پادشاه هند که مسلمان است، تسلیم کنیم؟»

میرویس‌خان با بیان این سخنان، خواهان صدور فتوا شد. او پس از آن‌که از علمای عثمانی فتوایی مبنی بر جواز جنگ با صفویان به‌دست آورد، در تابستان سال ۱۷۰۸م به اصفهان بازگشت. در همین هنگام، دربار صفوی با مشکل تازه‌ای روبه‌رو شده بود. پتر، تزار روسیه، سفیر ارمنی‌تبار خود به نام اسرائیل آری را نزد شاه حسین فرستاده بود. خبرهای مربوط به این سفیر که به شهر سرحدی شماخی رسیده بود، در اصفهان نگرانی بزرگی پدید آورد. به‌ویژه اروپاییان مقیم اصفهان شروع کردند به پخش این سخن که او ولیعهد پادشاهی ارمنستان است و نسبت به سرزمین‌های ارمنی‌نشین زیر حاکمیت ایران ادعای حق دارد.

میرویس‌خان که این وضعیت را فرصتی مناسب دید، در نخستین فرصت خود را به شاه حسین رساند و به او گفت که تزار روسیه از مسیحیان حمایت می‌کند و سفیری که آمده است نیز بی‌گمان در همین راستا مقصدی پنهانی دارد. افزون بر این، میرویس‌خان یادآور شد که اگر روس‌ها بخواهند در کنار ارمنیان، گرجیان مسیحیان را نیز به سوی خود جذب کنند، دولت صفوی واقعاً با خطری بزرگ روبه‌رو خواهد شد.

افزون بر آن، میرویس‌خان افزود که گرگین‌خان، یکی از مهم‌ترین رهبران گرجی‌ها، اکنون با نیرویی قابل توجه در قندهار حضور دارد و اگر او در آنجا دست به شورش بزند، دولت صفوی کاملاً در حلقه آتش گرفتار خواهد شد (Krusinski, 1729, s. 127–131). این سخنان میرویس‌خان بر دربار اصفهان تأثیر بزرگی گذاشت. شاه حسین که خطر را درک کرده بود، برای اتخاذ تدابیر لازم در برابر گرگین‌خان، به میرویس‌خان خلعت پوشاند و او را به قندهار فرستاد (Şemdanizade, 1976, s. 49).

گرگین‌خان که از بازگشت آزادانه میرویس‌خان به قندهار بسیار ناراحت شده بود، به سبب فرمانی که میرویس‌خان از دربار صفوی به‌دست آورده بود، نتوانست به او آسیبی برساند. میرویس‌خان نیز دشمنی خود را با گرگین‌خان هرگز آشکار نساخت و کوشید رابطه دوستی خود را با او گسترش دهد. در همین هنگام، او گفت‌وگوهای پنهانی خود را با بزرگان قبایل افغان در قندهار و پیرامون آن آغاز کرد. میرویس‌خان درباره فتوایی که از علمای عثمانی گرفته بود، چنین گفت: «هنگامی که از آنان درخواست کردیم تا در این باره برای ما حکم و بیان شرعی بدهند، چندین فتوا در جواز آن صادر کردند و همه فضلالی مدینه و مکه نیز جواز آن را تأیید و امضا نمودند.» او با بیان این سخنان، اعلام کرد که در برابر صفویان دست به شورش خواهد زد (Krusinski, 1277, s. 40).

فتوایی که میرویس‌خان از علمای حجاز به‌دست آورده بود، در دعوت قبایل سنی‌مذهب افغان ساکن قندهار و پیرامون آن به شورش علیه صفویان، تأثیر بزرگی داشت. فرصتی که میرویس‌خان در انتظار آن بود، با رسیدن خبر شورش کاکرها در شرق قندهار برای او فراهم شد. او بی‌درنگ به گرگین‌خان پیام فرستاد و به او اطلاع داد که این قبیله بسیار خطرناک است و باید سپاهی نیرومند فرستاده شود تا شورش آنان سرکوب گردد؛ در غیر آن، حاکمیت صفویان در قندهار با خطر روبه‌رو خواهد شد.

در پی این سخنان، گرگین‌خان در اپریل ۱۷۰۹م نیرویی را به فرماندهی برادرزاده‌اش، الکساندر، به سوی کاکرها فرستاد؛ نیرویی که بیشتر آن از سربازان افغان، بلوچ و گرجی تشکیل شده بود (Maraşi, 1342, s. 5 vd). میرویس‌خان که خروج بخش بزرگی از نیروهای صفوی از قندهار را فرصت مناسبی دید، گرگین‌خان را به مهمانی‌ای دعوت کرد که در قلعه کوه‌کران، در بیرون شهر، ترتیب داده بود. گرگین‌خان این دعوت را با خرسندی پذیرفت و همراه با حدود دوصد سرباز به مزرعه میرویس‌خان رفت. پس از این مهمانی، گرگین‌خان و همراهانش برای استراحت رفتند؛ اما در نیمه‌های شب کشته شدند.

میرویس‌خان لباس سربازان گرجی را بر تن افراد خود پوشاند و با شتاب به قلعه قندهار رسید. نگهبانان قلعه، به گمان این‌که گرگین‌خان و سربازانش بازگشته‌اند، دروازه‌های قلعه را گشودند. غلجایی‌ها از دروازه‌ها وارد قلعه شدند و همه سربازان موجود در قلعه را، جز کسانی که توانستند بگریزند، کشتند (Tiflisi, 1137, s. 11a–12a). میرویس‌خان همه کسانی را که در قلعه و شهر به گرگین‌خان گرایش داشتند و با او همکاری می‌کردند، بازداشت

کرد. سپس خزانه گرگین‌خان را ضبط نمود و به قبایل پیرامون پیام فرستاد و آنان را به قندهار فراخواند تا به او بپیوندند (Maraši, 1342, s. 7).

رویدادی که در قندهار رخ داد، در پایتخت صفویان واکنش و خشم بزرگی برانگیخت. هم‌زمان، خبر این واقعه از سوی علی‌بیگ، میرلیوای قارصلی بدری‌الدین‌زاده و بیگ سنجق زروشاد/زرشاد، واقع در سرحد عثمانی و ایران، به داماد ابراهیم‌پاشا گزارش داده شد. در گزارش استخباراتی‌ای که علی‌بیگ نوشته بود، درباره کشته‌شدن گرگین‌خان به دست میرویس‌خان چنین معلوماتی آمده بود:

«میان هند و عجم، از میان جماعتی از کوچ‌نشینان و ایلات که به نام افغانان سلیمانی یاد می‌شوند و از اهل سنت و پیرو مذهب حنفی‌اند، حاجی میرویس، که میر عشیره آنان بود، هنگامی که در حج شریف به‌سرمی‌برد، بر پیروان و عشیره‌اش تعدی و تعرض صورت گرفت. چون او بازگشت و به منطقه رسید، دشمنی دینی و غیرت فطری‌ای را که در درون خود پنهان و ریشه‌دار داشت، آشکار ساخت. او با حدود چهار هزار خانوار از عشیره خود آمد و در دشت قلعه یادشده خیمه زد.

سپس سپهسالار قلعه، یعنی گرگین محمدخان، پسر شاهنواز تغلیسی و گرجی‌تبار، را به خانه خود دعوت کرد و در نیمه‌شب، او را همراه با پیروان، خدمت‌گاران و همراهانش به‌گونه کامل به قتل رساند. پس از آن وارد قلعه شد و گرجیان و رافضیان بدآیین موجود در آنجا را چنان پراکنده و درمانده ساخت که گویی پشم زده‌شده و پراکنده بودند. سپس قلعه یادشده را فتح و تصرف کرد، آن را از خواری و آلودگی شیعیان پاک ساخت و در درون آن حدود چهار هزار جنگجوی نیرومند و دلیر را مستقر کرد.» (Bedreddinzade, 1975, s. 106)

چنان‌که از این گزارش استخباراتی نیز دانسته می‌شود، دولت عثمانی نه‌تنها رویدادهای داخل مرزهای خود را دنبال می‌کرد، بلکه حوادثی را که در ولایت‌های شرقی ایران رخ می‌داد نیز از نزدیک زیر نظر داشت. میرویس‌خان پس از آن‌که برخی از رؤسای قبایل را با مدارا و لطف، و مخالفان را با زور و ادا به اطاعت ساخت، اعلام کرد که در قندهار حکومتی مستقل تأسیس کرده است. او سپس به نام خود سکه ضرب کرد و خطبه خوانداند (Boukhary, 1876, s. 10).

در پی این رویداد، شاه حسین سفیری به قندهار فرستاد و میرویس‌خان را به اطاعت فراخواند؛ اما این پیشنهاد پذیرفته نشد و بدین‌گونه، در سال ۱۷۰۹م «نخستین امارت افغان‌ها» در قندهار تأسیس گردید. صفویان برای آن‌که قندهار را بار دیگر زیر حاکمیت خود درآورند، پی‌درپی دو سپاه بزرگ به منطقه فرستادند؛ اما هر دو بار شکست خوردند و ناگزیر به عقب‌نشینی شدند. میرویس‌خان، پس از آن‌که دو سپاه بزرگ صفوی را در قندهار شکست داد، برای تأمین و استوارسازی استقلال خود، برادرش حاجی آمگو را همراه با هدیه‌های گران‌بها نزد بهادرشاه، سلطان دهلی، فرستاد و به او مژده داد که قندهار و پیرامون آن را از حاکمیت صفویان آزاد ساخته است (Clodius, 1840, s. 52 vd).

پس از بهادرشاه، فرخ‌سیر که بر تخت نشست، فرمانی برای میرویس‌خان فرستاد که در آن با خطاب «حاجی امیرخانی» از او به‌عنوان حاکم ولایت قندهار یاد شده بود. همراه با این فرمان، از نشانه‌های حاکمیت، خلعت، شمشیر و فیل نیز برای او فرستاده شد (Maraši, 1342, s). میرلیوای علی‌بیگ، در گزارشی که به دولت عثمانی درباره حرکت مستقلانه میرویس‌خان و تثبیت کامل اقتدار او در قندهار و پیرامون آن فرستاده بود، چنین نوشت:

«میر یادشده، چون دارای خزانه‌ای فراوان، اموال بسیار، قلعه‌ها، اماکن، قضاها و نواحی پیرامون قلعه مذکور و نیز جمعیتی بزرگ شده بود، راه و رسم پادشاهان را در پیش گرفت و در مسیر سلطنت گام نهاد. سپس سکه درهم ضرب کرد و با القابی چون: «دارالقرار قندهار، خان عادل، شاه عالم، میرویس نامدار»، درهم و دینار ضرب نمود.»

علی‌بیگ با بیان این سخنان تصریح کرده بود که میرویس‌خان سلطنت خود را بنیان گذاشته، به نام خود سکه ضرب کرده و استفاده از لقب «عادل‌شاه عالم» را آغاز نموده است (Bedreddinzade, 1975, s. 107).

پایان بخش اول

ادامه دارد